



ماجرای کمان‌گیری شگفت‌انگیز امام باقر(ع) در دربار خلیفه اموی

هشام تصمیم گرفت یک مسابقه تیراندازی ترتیب داده، امام باقر(ع) را در آن مسابقه شرکت دهد تا ایشان به واسطه شکست در مسابقه در نظر مردم کوچک جلوه کند. اما کمان‌گیری امام در کهنسالی خلیفه اموی را شگفت‌زده کرد.

در شب شهادت باقرالعلوم(ع) گزارش می‌دهد

ماجرای کمان‌گیری شگفت‌انگیز امام باقر(ع) در دربار خلیفه اموی

هشام تصمیم گرفت یک مسابقه تیراندازی ترتیب داده، امام باقر(ع) را در آن مسابقه شرکت دهد تا ایشان به واسطه شکست در مسابقه در نظر مردم کوچک جلوه کند. اما کمان‌گیری امام در کهنسالی خلیفه اموی را شگفت‌زده کرد. به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، یکی از حوادث مهم زندگی پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام، مسافرت آن حضرت به شام بود.

هشام بن عبدالملک، که یکی از خلفای معاصر امام باقر (ع) بود، همیشه از محبوبیت و موقعیت فوق‌العاده امام باقر بیمناک بود و چون می‌دانست پیروان پیشوای پنجم، آن حضرت را امام می‌دانند، همواره تلاش می‌کرد مانع گسترش نفوذ معنوی و افزایش پیروان آن حضرت شود.

در یکی از سال‌ها که امام محمد باقر (ع) همراه فرزند گرامی خود 171#&جعفر بن محمد(ع)؛ به زیارت خانه خدا مشرف شده بود، هشام نیز عازم حج شد. در ایام حج، حضرت صادق (ع) در مجمعی از مسلمانان سخنانی در فضیلت و امامت اهل بیت (ع) بیان فرمود که بلافاصله توسط ماموران به گوش هشام رسید. هشام، که پیوسته وجود امام باقر (ع) را خطری برای حکومت خود تلقی می‌کرد، از این سخن به شدت تکان خورد، ولی - بنا به ملاحظات - در اثنای مراسم حج متعرض امام و فرزند آن حضرت نشد، لکن به محض آنکه به پایتخت خود (دمشق) بازگشت، به حاکم مدینه دستور داد امام باقر (ع) و فرزندش جعفر بن محمد را روانه شام کند.

امام ناگزیر همراه فرزند ارجمند خود مدینه را ترک گفته وارد دمشق شد. هشام برای اینکه عظمت ظاهری خود را به رخ امام بکشد، و ضمناً به خیال خود از مقام آن حضرت بکاهد، سه روز اجازه ملاقات نداد! شاید هم در این سه روز در این فکر بود که چگونه با امام (ع) روبرو شود و چه طرحی بریزد که از موقعیت و مقام امام (ع) در انتظار مردم کاسته شود؟!

البته اگر دربار حکومت هشام کانون پرورش علما و دانشمندان و مجمع سخندنان بود امکان داشت دانشمندان برجسته را دعوت نموده مجلس بحث و مناظره تشکیل بدهد؛ ولی از آنجا که دربار خلافت اغلب زمامداران اموی- و از آن جمله هشام - از وجود چنین دانشمندانی خالی بود و شعرا و داستان‌سرایان و مدیحه‌گویان جای رجال علم را گرفته بودند، هشام به فکر تشکیل چنین مجلسی نیفتاد، زیرا به خوبی می‌دانست اگر از راه مبارزه و مناظره علمی وارد شود هیچ یک از درباریان او از عهده مناظره با امام باقر (ع) بر نخواهند آمد و از این جهت تصمیم گرفت از راه دیگری وارد شود که به نظرش پیروزی او مسلم بود.

هشام تصمیم گرفت یک مسابقه تیراندازی ترتیب داده، امام باقر(ع) را در آن مسابقه شرکت بدهد تا بلکه به واسطه شکست در مسابقه، امام در نظر مردم کوچک جلوه کند!

به همین جهت پیش از ورود امام (ع) به قصر خلافت، عده‌ای از درباریان را واداشت نشانه‌ای نصب کرده مشغول تیراندازی شوند.

امام محمد باقر (ع) وارد مجلس شد و اندکی نشست. ناگهان هشام رو به امام کرد و چنین گفت: آیا مایلید در مسابقه تیراندازی شرکت نمایید؟ حضرت فرمود: من دیگر پیر شده‌ام و وقت تیراندازی‌ام گذشته است، مرا معذور دار! هشام که خیال می‌کرد فرصت خوبی به دست آورده و امام باقر (ع) را در دو قدمی شکست قرار داده است، اصرار و پافشاری کرد که تیر و کمان خود را به آن حضرت بدهد.

امام (ع) دست برد و کمان را گرفت و تیری در چله کمان نهاد و نشانه‌گیری کرد و تیر را درست به قلب هدف زد!

آنگاه تیر دوم را به کمان گذاشت و رها کرد و این بار تیر در چوبه تیر قبلی نشست و آن را شکافت! تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کرد و به همین ترتیب 9 تیر پرتاب کرد که هر کدام به چوبه تیر قبلی خورد!

این عمل شگفت‌انگیز، حاضران را به شدت تحت تأثیر قرار داد و اعجاب و تحسین همه را برانگیخت.

هشام که حساب‌هایش غلط از آب در آمده و نقشه‌اش نقش بر آب شده بود، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و بی اختیار گفت: آفرین بر تو ای اباجعفر! تو سرآمد تیراندازان عرب و عجم هستی، چگونه می‌گفتی پیر شده‌ام؟!

آنگاه سر به زیر افکند و لحظه‌ای به فکر فرو رفت. سپس امام باقر (ع) و فرزند عالی‌قدرش را در جایگاه مخصوص کنار خود جای داد و فوق العاده تجلیل و احترام کرد و رو به امام کرده گفت: قریش از پرتو وجود تو شایسته سروری بر عرب و عجم است، این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است و در چه مدتی آن را فراگرفته‌ای؟

حضرت فرمود: می‌دانی که اهل مدینه به این کار عادت دارند، من نیز در ایام جوانی مدتی به این کار سرگرم بودم ولی بعد آن را رها کردم، امروز چون تو اصرار کردی ناگزیر پذیرفتم.

هشام گفت: آیا جعفر (حضرت صادق) نیز مانند تو در تیراندازی مهارت دارد؟ امام فرمود: ما خاندان، «کمال دین« و «اتمام نعمت« را که در آیه «الیوم اکملت لکم دینکم« آمده (امامت و ولایت) از یکدیگر به ارث می‌بریم و هرگز زمین از چنین افرادی (حجت) خالی نمی‌ماند. (محمد بن جریر بن رستم الطبری، دلائل الامام، ص 105، مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، زندگی‌نامه امام محمدباقر علیه‌السلام)